

« نامه ماهانه ادبی، علمی، تاریخی، اجتماعی »

اکنون از مجله

دوره - سی و پنجم

شماره - ۲

شماره - دوم

اردیبهشت ماه ۱۳۳۵

تاسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی - نسیم)

بقلم : آقای محیط طباطبائی

نظری به ادبیات فارسی

این اصطلاح نسبتاً تازه ادبیات که از صد سال پیش بدین طرف نخست بوسیله ترکان عثمانی و سپس نویسندگان لبنانی و مصری و از آغاز نهضت مشروطه در مطبوعات فارسی بکار رفته عیناً افاده همان مفهوم وسیعی را میکند که لیتراتورای لاتینی در زبانهای جدید فرنگی عرضه میدارد .

کلمه ادبیات به همان لفظ مأنوس اربقدیمی برمی گردد که در سده دوم هجری از زبان پهلوی بوسیله ابن مقفع بصورت «آداب» وارد زبان عربی شده و سپس «ادب» مفرد را به قیاس از آن مشتق ساخته اند .

مفهوم فعلی ادبیات فارسی یا لیتراتور فرنگی بمراتب وسیعتر از مدلول لیتراتورای قدیم لاتینی یا آداب معرب عصر عباسی و یا آذوبین و آدوبین پهلوی و آذین و آیین فارسی دری است که آداب را از آن گرفته اند و شامل همه آثار لفظی و کتبی منظوم و منشور ادبی و علمی و هنری و دینی يك ملت و یا مجموعه ای از اقوام

وطوایف میشود که برمنوال معینی بیان اندیشه و احساس می کنند .

وقتی امروز ادبیات ایران می گوئیم مفهوم بسیار وسیعی را از آن اراده میکنیم که شامل کلیه یادکارهای اقوام و طوایفی می شود که از دیرینه ترین روزگار تاریخی تا عصر حاضر در عرصه جغرافیائی ایران به مرور زمان اظهار وجود و ایجاد اثری یافته اند .

بنابراین همه اقوامی که در این سرزمین در طول مدت چهار هزار سال زیسته و به زبانهای مختلف و خطوط گوناگون آثاری از جلوه های روحی و عقلی خود به یادگار برجا نهاده اند در تشکیل مفهوم کلی و جامع ادبیات ایران شرکت داشته اند . ادبیات ایران شامل آثار بازمانده عیلامی و کاشی و آراتی و میتانی و مادی و پارسی باستانی و ارمنی و کوشانی و پارتی و سغدی و خوارزمی و طخاری و سگزی و ختنی و فارسی دری و طبری و کرکانی و آذری و لری و افغانی از سکنه بومی فلات ایران و آثار بابلی و آشوری و آرامی و یونانی و سریانی و عربی و ترکی و تاناری و جغتایی هم میشود که از مهاجرین و یا مهاجمین خارجی در این کشور به یادگار مانده است .

زبانهای عیلامی و بابلی و آشوری و پارسی و آرامی و یونانی و پهلوی و لوستایی و سغدی و طخاری و ختنی و ارمنی و سریانی و عربی و غزی و مغولی و جغتایی و کردی و طبری و پشتو با خطوط میخی و آرامی و یونانی و پهلوی و ارمنی و سریانی و نسخ و کوفی و آیغوری و فارسی یا نستعلیق هر یک به نوبه خود سهم قابل ملاحظه ای در این سرمایه مشترک جاودانی برجا گذارده اند و رسیدگی بحساب آنها در شان ادبیات ایران و وظیفه در این ادبیات پهناور است .

صرف نظر از ادبیات فلسفی و علمی ایران که از قرن دوم تا قرن ششم هجری به خط و زبان عربی نوشته شده و از نظر جهانی ارزش خاصی دارد در فصول دیگر

ادبیات کشور ما سهم ادبیات فارسی بیش از همه انواع و فصول دیگر از مرحله رشد و کمال و توسعه گذشته و در مدت هزار و سیصد سال برجسته ترین شاخص معرفت و جلوه گاه آزاد تجلیات مختلف فکر و روح مردم بیشماری قرار گرفته است که با هموطنان ما در اختیار فارسی جیت بیان مرام خود شرکت داشته اند .

زبان فارسی دری به منزله يك زبان انتخابی دسته جمعی از طرف اقوام و طوایفی شناخته شده که از کنارهای رود سند و سیردریا تا سواحل رود کورا و فرات و از ساحل دریاچه خوارزم و خزر تا کنار دریای عمان و خلیج فارس به زبانها و لهجه های مختلف سخن میگفته اند اما از تاریخی که تعیین مبدأ قطعی آن خالی از اشکال نیست همگنان ، این زبان دری را برای بیان احساس و اندیشه مشترك خویش برگزیده اند .

زبان فارسی دری که قریب هزار سال در دربار پادشاهان اشکانی و ساسانی و سده اول و دوم اسلامی زبان سیاست و اداره محسوب میشد و مقدمه آشنایی مسلمانان عرب با ایرانیان تازه مسلمان بوسیله آن انجام پذیرفت ، از سده دوم هجری بعد وضع خاصی پیدا کرد که از مرحله گفتگو و لفظ بمرحله خط و ادب و شعر و قانون درآمد و حنفیان آن را پس از زبان عربی ، زبان مذهبی مسلمانان عالم شناختند .

این تحول وضع اجتماعی ، به فارسی دری چنین توفیقی داد که دهها زبان و نیم زبان و لهجه قدیمی را در چهارسوی کشور ما از مرحله خط و ادب و کتابت و رواج بیرون راند و خود بر جای همه نشست .

اینک قرنهای متعدد میگردد که پایه اساسی ادبیات ملی ما بر زبان فارسی دری قرار گرفته است و با همه تحولاتی که در نتیجه تغییر و تبدیل و اوضاع و احوال ممکن بوده عارض آن گردد و مانع از ترقی یا موجب سقوط و عقب افتادگی آن شود خوشبختانه قوام بنیان لغوی و استحکام مبانی دستوری آن به درجهای از استواری و

با پداری رسیده بود که بر همه موانع چیره میگشت و هم اینک به همان صفا و درخشندگی و پاکیزگی دیرینه خود باقی مانده است .

شیوایی و رسایی و خوش آهنگی و شدت انسجام و امتیاز صورت الفاظ آن نسبت به صورت الفاظ زبانها و لهجههای دور و نزدیک بدرجای از قدرت و وضوح و تجلی بود که با وجود آمیزش تحمیلی یا اختیاری با الفاظ آرامی و عربی و غزی و تاتاری و جغتایی و هندی همواره دامن دستور خود را از آلودگی به مختصات صرفی و نحوی زبانهای دیگر برکنار میداشت و الفاظ دخیل را مانند مهمان عزیز، نه فرزند اصیل در آغوش خود با تغییر حالت تلفظ در زیر قید تابعیت از قواعد ترکیبی خود نگاهداشته است .

این استحکام مبنای لغوی در فارسی دری بدرجای نیرومند است که هر گاه يك لفظ محلی و یا پهلوی و اوستایی بخواهد پروانه همزیستی با الفاظ فارسی دری را بدست آورد ناگزیر است در ساختمان ظاهری خود تغییری متناسب با مختصات ظاهری زبان فارسی بدهد .

مثلا ارتخستره و خستره پاوان و رفشتار و آریانا و اروند اسب و امره تات و اپورناک ناگزیر است که شکل اردشیر و شهربان و لشکر و ایران و لهراسب و مرداد و برنا را بپذیرد تا حق ورود در سیاق کلام فارسی بدست آورد .

تذکر این نکته را بجا مینگرد که شعر منسوب به عباس مروزی یا حنظله بادغیسی و فیروز مشرفی با سرودی که از زبان آن شاعر مست عرب در بصره شنیده شد همچون سرود آتشکده کرکویه سیستان و خسروانیات و دو بیتی کودک سیستانی و سخن منظوم منسوب به بهرام گور و آنچه در قسمتهای پازند از اوستا به یادگار مانده است همگی مظاهر يك سرآغاز کامل و رسا و درخشنده و سلیس از زبانی است که خیلی پیش از آنچه تصور میشود در بیان اندیشه طبقات راقیه مملکت مراحل

ترقی و تکامل را قبل از ورود بمرحله تعمیم و خط و کتابت پیموده بود و اگر احیاناً در نمونه‌های قدیمی موجود آثار ضعف تألیف و عدم انسجامی دیده شود قطعاً مربوط به اختلاف لهجه محل روایت با زبان فارسی دری یا کمی تجربه گوینده و نویسنده در کار سخنوری بوده است .

مسلم است اگر ما امروز آثار شعرای قدیم اصفهان را که پیش از قرن چهارم هجری به فارسی دری سخن سروده‌اند یا نمونه‌های ابتدائی شعر قطران تبریزی را پیش از فرا گرفتن درس زبان دری بر ناصر خسرو ، در دست داشتیم آنها را مانند گفته‌های محمد بن وصیف سجزی در روزگار یعقوب لیث ، فاقد انسجام و فصاحت گفتار حنظله بادغیسی و فیروز مشرقی و حتی بهرام گور مییافتیم زیرا بهرام ، زبان دری را برای اینکه در مداین زبان تکلم دربار شاهی بوده ناگزیر نیکوآموخته و در سخن گفتن بدان توانائی داشته است .

زبان فارسی دری در مدت هزار و دوست سال مانند جریان آب زلال و گوارائی که بر سطح باغ و دشت بگسترده ، در اطراف و اکناف ایران و نواحی مجاور آن پیش رفته و در هر جا به رستن سبزه و شکفتن گل و لاله در بوستان خیال و اندیشه کمک کرده است .

امتیاز ادبیات فارسی با ادبیات ایران در این نکته است که ادبیات فارسی در قلمرو وسیع یا محدود ایران سابق و لاحق محصور نمانده و از طرف شمال تا شهرسرای یا استالینگراد کنونی در کنار رود ولگا و باغچه سرای در ساحل کریمه و از طرف جنوب تا حبشه و زنگبار و صحار در جنوب عمان و از سوی شرق تا سواحل دو اقیانوس آرام و هند و از مغرب تا کنار دریای آدریاتیک و رود نیل پیش رفته و در همه جا منشأ ظهور آثار منظوم و منثور گشته و در ترکیب بندی زبانهای ادبی مردم هر محلی شرکت جسته است .

در ادبیات گرجسی و ارمنی و ترکی شرقی و ترکی غربی و اردو و هندی و پنجابی و سندی و مهاراتی و گجراتی و تلگو و تامیل و بنگالی میتوان آثار نفوذ مستقیم زبان فارسی و داستانهای ایرانی و تأثیر قواعد و اصول ادبی فارسی دری را مانند آفتاب روشن نگریست و در تاریخ ادبیات این زبانها غالباً زبان فارسی و آثار ادبی آن مانند سنگ بنای اول معرفی شده است .

در این صورت ادبیات فارسی دارای مفهوم وسیعی میشود که ما را از حدود مملکت و ملت و حتی کیش و آئین مخصوصی هم فراتر میبرد و جای پای فارسی دری را در داستانهای ملی گرجستان و سخنان حکمت آمیز کبیر هندو و بیانات ناناک صاحب و ادعیه و اقوال یزیدیهای کنار رود فرات و افسانه های ترکستان چین میتوان یافت .

در کنگره تعلیمات اکابر روستایی بسال ۱۳۲۸ در میسور ، نماینده کشور برمه برخی الفاظ را به زبان برمه‌ای ذکر میکرد و میگفت اصل آنها را در فرهنگ بومی ، پارسی میدانیم که از راه هند به کشور ما در آمده است .

سهمی که هندوستان در تشکیل مجموعه نثر و نظم و ادبیات فارسی داشته و دارد و شاید از سهم ملت و مملکتی که بنیانگزار و مروج این ادبیات بوده است کمتر نباشد و با وجودیکه عرصه زمانی برای رواج و توسعه زبان فارسی در هند از نصف مدتی که در ایران دوره اسلامی رونق بارار داشته چندان افزوتر نیست و لسی حجم محصول کار فکری و هنری در زبان فارسی هند شاید از حجم محصول کار ایران در مدت نظیر و مشابه آن بیشتر باشد و مقدار آثار بازمانده فارسی عصر تیموریان هند از کمیت آثار فارسی مربوط به عصر صفوی بزرگتر به چشم آید .

باید در نظر داشت که زاویه دید ادبیات ایران را باید از زاویه دید ادبیات فارسی جدا نگریست .

وقتی ما بخواهیم از ادبیات ایران بطور کامل و شامل حساب برگیریم باید کتیبه بیستون را به سه خط وزبان واوراق بردی آرامی الفیوم مصر و کتیبه کوشانی به خط یونانی کوهسار افغانستان را با کتیبه یونانی فرهاد چهارم در شوش و زنب و اوستا وپازند و رساله‌های یونانی و سریانی که بنام خسرو اول نوشته شده و ترجمه‌های سریانی و عربی کلیله و دمنه و فقه ابوحنیفه و شعر ابونواس و کافی کلینی و دیوان مهیار دیلمی و فرمانهای آیفوری ایلیخانان مغول و کلیات ترکی امیر علیشیر و دیوان ترکی شاه اسمعیل و دیوان احمد شاه درانسی و اشعار شیخ رضای طالبانی و بویرق شیخ صفی را مانند شاهنامه و گلستان و مثنوی و مناجات خواجه عبدالله و رباعیات منسوب به خیام و دوبیتی‌های باباطاهر و فیلویات شیخ صفی‌الدین مطرح بحث و تحقیق قرار دهیم و بدون تصور اختلاف نژاد و زبان و خط و زمان و عوامل مختلف ایجاد ابداع ، همه را بمتابه یک واحد ادبی از نظر پژوهش بگذاریم .

اما وقتی از ادبیات فارسی سخن می‌گوئیم باید از مرزهای جغرافیائی و تاریخی ایران بگذریم و در رکاب زبان فارسی عرصه پهناوری از آسیا و اروپا و آفریقا و جزایر اقیانوس هند را به پیمائیم تا آثار امیرخسر دهلوی و خواجه حسن و فیضی دکنی و بیدل و غنی و غالب و اقبال و نوشته‌های ابوالفضل و جهانگیر و منیر لاهوری و شعر سلطان سلیم و هشت بهشت بدلیسی و صدها اثر منظوم و منثور دیگری که از عهد سلجوقیان تا آغاز جمهوریت دز قلمرو وسیع سلطنت آل عثمان به فارسی دری نوشته شده و همچنین کلیه اسناد مربوط به دوره حکمرانی کمپانی شرقی انگلیسی را در دوران استیلا بر هند تا ۱۸۳۷ که لرد ما کولی رشته ارتباط فارسی را با حکومت هند برید باید از نظر پژوهش و سنجش بگذاریم .

این مجموعه بی نظیر متنوع و شگرف از آثار ادبی که در عرصه پهناوری از

جهان قدیم بزبان فارسی نوشته شده همه در مفهوم کلی ادبیات فارسی محل و مرتبه خاصی دارد.

برای درك عظمت مقام ادبیات فارسی باید بمیراثهای ادبی و مذهبی مسلمانان چین و تاتارهای غازان و مسلمانان بوگواسلاوی و دفاتر و اوراق مولوهای قبرس و شیرازیهای سواحل و جزایر افریقای شرقی مراجعه کرد و با مبانی لغوی و ادبی زبانهای ترکی عثمانی و ترکی قفقازی و چرکسی و ازگی و استی و ترکی جغتائی و ترکی کاشغری و پنجابی و سندی و مهاراتی و تلکو و مالالان و سیلانی و اردو و هندی و بنگالی و آسامی و نیالی و برمانی و جاوهای رسیدگی نمود و دریافت که ادبیات فارسی در این جهان پهناور چه سهم بزرگی را برعهده داشته و مصدر چه خدمات مهمی شده است.

سالم است که بتقلید از خاورشناسان فرنگ در طبقه بندی ادبیات ایران و ادبیات فارسی حد و مرزی را رعایت نکرده ایم و از طرحی که برون خاور شناس در کتاب تاریخ ادبیات ایران خود از تذکره نویسان شعرای فارسی الهام گرفته و بر مجموعه ادبیات ایران تطبیق کرده بود پیروی کرده ایم.

این ترتیب در برنامه های تدریس و کتابهای درسی و دروس مدارس عالی و متوسطه موضوع ادبیات فارسی را در ضمن کلیات مربوط بادیات ایران چنان مستهلک ساخته که برنامه و درس و مدرسه در هیچ مرحله ای حتی در مرحله اعطای عناوین ستر و سنگین تحصیلی از عهده تشخیص و تعیین و تفریق حدود آنها برنمی آید و حق پاری را ادا نمیکند.

بطور کلی باید اذعان کرد با حق تقدمی که قاعده باید بادیات فارسی داده شود. باز ادبیات فارسی فرع ادبیات عمومی ایران شناخته میشود و اوقاتی که باید صرف تحقیق و تتبع و تکمیل مباحث ادبیات فارسی شود و در ساعات محدود و دروس معدود

چنان در میان مباحث نامحصور مربوط بزبانها و مذاهب قدیم و جدید و لهجه‌های بومی و خارجی و ملل و نحل و فنون معروف بعلوم ادبی تقسیم و توزیع میشود که بادیات فارسی از آن میان سهم قابل ملاحظه‌ای نمیرسد .

تصور می‌کنم اگر مراجع امر در برنامه دبیرستانها سهم ادبیات فارسی را بصورت يك واحد اساسی مستقل بر اجزاء مشترك زبانهای قدیم و جدید ترجیح بدهند و بدون توجه به آنچه ممکن است مشغول تعریف ادبیات ایران گردد تنها به همان حوزه محصور ادبیات فارسی عنایت خاص و مستقل وثابت و متکی به مطالعات و اطلاعات لازم مبذول شود و مباحث مخصوص به ادبیات فارسی زنده ، فراخنای حوصله دانش آموزان را تا طی مرحله نهائی متوسطه قرار گیرد نتیجه آن مفید تر از این خواهد بود که وقت و استعداد و نیروی دانش آموز در میان مباحث پراکنده گوناگونی تلف شود که تنها اسم ادبیات ایران می‌تواند حلقه ارتباط آنها معرفی گردد .

بدیهی است در این مرحله ، آشنائی دانش آموز ادبی دبیرستان به نامها و کلام های کسانی که در هند و آسیای صغیر و بالکان و قفقاز و خیره و بخارا و افغانستان و پنجاب و سند و هندوستان و پاکستان شرقی به زبان فارسی بیان اندیشه و خیال کرده‌اند سودمندتر از شناسائی اسامی و آثار آن دسته از بزرگان ایران است که به زبانهای عربی و جغتائی و لهجه‌های محلی و زبانهای باستانی از خود اثری به یادگار گذارده‌اند .

در اینجا است که ابوالفضل و امیر خسرو و جهانگیر و شاه سلیم و فضولی ناگزیر بر امیرعلیشیر و شاه اسمعیل و مهیار دیلمی و ابونواس حق تقدم در شناسائی را پیدا می‌کنند در صورتی که کرسی ادبیات فارسی در دوره‌های عالی نیز از زواید و ضمایم مربوط به ادبیات ایران پیش از اسلام و پس از اسلام پیراسته شود و شامل بحث و مطالعه در زمینه اصلی آثار فارسی از متون نظم و نثر و تحقیق درباره آنها گردد و

حق زبانهای قدیم و لهجه های جدید و زبانهای عربی و ترکی در عهده کرسیهای جداگانه مستقلاً قرار گیرد و تصدی آنها به کسانی واگذار گردد که تدریس همان مواد را در حدود دوره عالی و اعلی در مدارس عالی آنکارا و اسلامبول و تاشکند و باکو و مسکو و بغداد و قاهره و پاریس ولندن و کپنهاگ و برلن و شیکاگو بتوانند از عهده تدریس برآیند .

آنوقت است که ارزش ادبیات فارسی و زبانهای باستانی و زبانهای زنده عربی و ترکی و جغتائی و دینهای قدیم و جدید ایران بصورت مجزا و در حدود معین و مجالهای مشخص معلوم و تفاوت نتیجه کار با ترتیبی که اکنون مجری است شناخته خواهد شد .

ادبیات فارسی امروز باید به جای غوطه وری در مسائل فرعی دیرینه که با مقتضیات ادبی عصر حاضر تناسبی ندارد آغوش خود را جهت پذیرائی و پژوهش حقایقی بگشاید تا این کاخ سربلندی که رود کی و فردوسی و نظامی و سعدی آنرا پی افکنده اند همواره استوار و دل افروز بماند .

تشبیه

دروغ گفتن بضربت شمشیر مانند اگر جراحت درست شود نشان
همچنان بماند چون برادران یوسف پیغمبر علیه السلام که بدروغ موسوم
شدند براست گفتن ایشان اعتماد نماند .

یکی را که عادت بود راستی

خطائی کند در گذارند از او

و گر نامور شد بقول دروغ

دگر راست باور ندارند از او

(سعدی)

بقلم : آقای مرتضی مددسی چهاردهی

سیر حکمت و عرفان در ایران باستان

میرزا آقاخان کرمانی در حکمت و عرفان تحصیلاتی داشت ، چون در فلسفه تاریخ و اجتماع مطالعاتی کرده بود صاحب نظر بود ، ازین جهت نوشته‌های وی درین زمینه سندیت دارد .

- در خطابه نوزدهم چنین نوشته است :

دور نیست که در حالت دیانت ایران در گیرودار اسکندر تغییرات کلی پیدا شده باشد ؟ !

چنانچه از عقاید قدیم یونانیان و رومیان ما در آثار عقاید مجوسیان بسیار می‌بینیم !!

خیلی حرفها و اعتقادات از ملت روم و یونان در زمان فتوحات اسکندر داخل عقاید ایرانیان شده هر گاه کسی اساطیر یونانیان را مطالعه کند با اعتقادات ستاره‌شناسان سیاره پرستان ایران مناسبت های بی اندازه در مییابد .

در خطابه نوزدهم چنین نوشته است که :

پادشاهی کیان در جهان گیری اسکندر از اثر جهالت و سفاقت داراب هابندر گردید ، در عصر چهارم که ایران ملوک الطوائفی شد هر قطعه از این خاک پاک زیر حکم ستمگری سفاک افتاد !

سراینکه پس از تاخت و تاراج لشکر اسکندر هر چه خواست ایران را در زیر قلمرو اقتدار خود جزو روم قرار دهد ۱۹ بواسطه تباین جنسیت و ملت و کیش و دیانت ممکن نشد !!

از این رو اندیشه کرد و قطعات ایران را ما بین بزرگان ایشان بخش کرد که هیچگاه بواسطه رقابت ملت ایران متحد نگردند و در صدر انتقام باروم بر نیایند!!
 همواره بسبب حکومت متعدده جنگ و نزاع در داخله باشد فرصت تاخت و تاز بر ممالک خارجه ننمایند از آنروز پادشاهی ایران ملوک الطوائفی گشت!
 آنقدر هرج و مرج در ایران روی داد که شرحش نیازمند بتواریخ مفصل است! دور نیست که درحالت دیانت ایران نیز درگیر و دار تغییرات کلی پیدا شده باشد!
 چنانکه از عقاید قدیم یونانیان و رومیان ما در عقاید مجوسیان بسیار می بینیم از اینها برمی آید که خیلی حرفها و اعتقادات از ملت روم و یونان در زمان فتوحات اسکندر داخل عقاید ایران شده است.

حاصله در عصر چهارم که ملوک الطوائف بود آن قوت طبیعی عالم بیک حرکت معدلانه که همواره اساس انتظام را خواهان است در آن کیر و دار و هرج و مرج بی اندازه ایرانیان اردشیر باسکان را که اول سلسله ساسانیان محسوب می شود برانگیخت و دو باره طرح تازه و اساس نوینی برای زندگانی و حیات دوات و ملت ایران چید.
 در عصر اردشیر کیش زردشتی بصورت اصلی بلکه بصورتی مرکب از عقاید یونانیان و رومیان و بابلیان در ایران انتشار یافت و ترقی نمود.

خطابه بیستم گوید:

اردشیر باسکان بقوه طبیعی و غیرت ملی که در او نهاده شده بود در هوای ریاست و پادشاهی ایران برخاست و مؤیدات عصر و مقویات طبیعت او را همراهی کرد تأسیس اساس پادشاهی در بغداد نهاد، آنقدر غیرت و جوانمردی و استقامت در آن پادشاه بافتوت موجود بود که آنهمه اختلافات ملت و ملوک الطوائفی را بصورت اتحاد باز گشت داد و سرسلسله ساسانیان گردید.

این دودمان بارها برای انتقام از رومیان عزم جزم نمود بیشتر کشورهای

روم را مسخر کرد ، هندوچین در عصر و از دادن باج و خراج بایران مجبور گشت!
 کیش زردشتی در مرتبه دوم نه بصورت اصلی آن بلکه بصورتی مره کب از عقاید
 یونانیان و بابلیان در ایران رواج گرفته و ترقی نمود .
 در این دوره که آن را پنجمین عصر می خوانیم ترقیات ملت ایران روشنی مخصوصی
 پیدا کرده بود .

بدین معنی که قوت سلطنت بادیانت و قوه ملت با طبیعت هم بصورت اعتدال
 همه خادم يك هدف که ترقی باشد شدند و آنقدر عدل و داد و رفتار و کردار و گفتار
 پادشاهان در حق رعیت و در اطاعت رعیت از احکام پادشاهی گردید که بیشتر ملل
 عالم در آن عصر بشوکت و ثروت ملت ایران رشک بردند.

حکایت

هرگز از دور زمان ننالیده بودم و روی از گردش آسمان درهم
 نکشیده مگر وقتی که پایم برهنه بود و استطاعت پاپوشی نداشتم بجامع
 کوفه در آمدم دلتنگ یکی را دیدم که پای نداشت سپاس نعمت حق
 بجای آوردم و بری کفشی صبر کردم و گفتم :

مرغ بریان بچشم مردم سیر
 کمتر از برگ تره بر خوان است
 وانکه را دستگاہ و قدرت نیست
 شلفم پخته مرغ بریان است

سعدی

بقلم : آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۱۵)

سقوط برمکیان

هارون الرشید برای نابود کردن دستجمعی برمکیان و تصاحب اندوخته‌ها و ثروت بیشمار آنان در صدد بدست آوردن بهانه و دست آویز مناسب و قانع کننده‌ای بود تا اینکه توسط کنیز کی از ماجرای همخوابگی خواهرش عباسه با جعفر برمکی که دارای دو فرزند نیر شده بودند و فرزندان آنها نهانی در مکه بسر میبردند آگاه شد و بیبانه حج عازم مکه گردید .

پس از رسیدن به مکه دستور داد هر دو کودک را بحضورش آورند سپس دستور داد هر دو را در چاهی انداختند و چاه را پوشانیدند (۱) .

هارون در بازگشت از سفر حج در حیره فرود آمد و چند روزی اقامت گزید سپس از راه بادیه رهسار بغداد شد و درجائی از انبار بنام (حرف) در دبری که بآن (عمر) گفته میشد منزل و روزش را در همانجا گذارند .

چون شب فراسید طبق دستور خلیفه خادمش مسرور بدون برخورد با کوچکترین تلاش و کوششی سر جعفر برمکی مقتدرترین فرد دستگاه خلافت را از تن جدا کرد (۱۸۲ هجری) .

بامداد فردا نعش جعفر را ببغداد حمل کردند و بدن او را سه شقه کرده در پلهای بغداد بدار آویختند .

بفرمان هارون یحیی و فضل برمکی و همه کسان و یاران برمکیان دستگیر و زندانی شدند . دارائی و املاک بیشمار آنان نیز مصادره و تصاحب گردید .

داستان سقوط برمکیان را تاریخ نویسان و داستان پردازان با آبوتاب شاعرانه در کتابهای خود آورده و علل متعددی برای آن شمرده اند .

قدر مسلم اینکه داستان همخوابگی عباسه و جعفر برمکی که برخی از نویسندگان آنرا علت اصلی خشم هارون الرشید دانسته اند از هیچ نظر درست بنظر نمی رسد حتی برخی از مورخان در صحت این روایت تردید نموده و آنرا افسانه‌ای مجعول میدانند .

آری برمکیان در راه احیاء آداب و سنن باستانی ایرانیان تا جائی که امکان داشت کوتاهی نمی کردند و شاید یکی از علل عمده سقوط آنان نیز همین بود ، از آن جمله هارون الرشید را وا داشتند که در جوف کعبه آتشدانی بگذارد که پیوسته در آن آتش بیفروزند و عود بسوزند .

رشید دانست که باین اشارت میخواهند در کعبه بنیاد آتش پرستی بگذارند و کعبه را به آتشکده مبدل سازند (۱) .

هر چند گمان آتش پرستی در حق برامکه که ظاهراً بودائی بوده اند محل تردید است ولی از آنجائی که آنان بایرانی بودن خود افتخار میکردند بهید بنظر نمی رسد که برای احیای رسوم باستانی ایرانیان و جلب اکثریت مردم بچنین کاری مبادرت ورزیده باشند .

پس از قتل عام برمکیان هارون دستور داد هر کس از آل برمک به نیکی یاد کند او را بقتل رسانند .

از آن جمله پس از چندی اطلاع یافت که پیرمردی هر شب در خانه‌های طرفداران آل برمک بشرح فضائل و کمالات برمکیان می‌پردازد هارون در غضب شد و باحضار آن پیر مرد فرمان داد ماموران خلیفه پیرمرد را دستگیر نموده و نزد خلیفه بردند هارون دستور قتل او را صادر کرد .

پیر گفت یا خلیفه امیدوارم که مرا آنقدر مجال دهی که شمه‌ای از حال خود معروض دارم ،

خلیفه گفت بگوی :

پیر گفت مرا منذر بن مغیره دمشقی گویند و آباء و اجداد من در سلك اکابر شام انتظام داشتند به سبب صنوف حوادث روزگار و نوائب لیل و نهار روز دولت من به شام نکبت تبدیل یافت و از کمال اضطرار با عیال و اولاد خود حلای وطن نمودم بعد از احتمال انواع محن خود را بیغداد رسانیدم و عیال و اطفال را در مسجدی نشانده بیرون آمدم بامید آنکه شاید کسی یابم که مرا در جوار خود پناه دهد .

چون بمیان بازار رسیدم جمعی از اکابر و معارف را دیدم که باتفاق یکدیگر می‌گذرند با خود گفتیم بی‌شک بدعوتی می‌روند و بنا بر آنکه بمرتب‌های گرسنه بودم که مجال مصابرت نداشتم از عقب آن جمع روان شدم ناگاه بدر سرائی عالی رسیدم حاجب پرده برداشت و مرا به طفیل آن مردم درون گذاشت و من در آن سرا درآمده بگوشه‌ای نشستم و از شخصی که در پهلوی من بود پرسیدم که این منزل کیست و سبب جمعیت چیست ؟ جواب داد که : این منزل فضل برمکی است و موجب اجتماع عقدیست و چون آن عقد انعقاد یافت خادمان طبقهای زر آوردند و پیش هر کس طبقی نهادند و یک طبق بمن نیز دادند بعد از آن تمسکات ضیاع و عقار نثار کردند تا هر کس که قباله‌ای بگیرد آن مزرعه از وی باشد و دو تمسک بدست من افتاد آنگاه مجلس بر شکست چون قصد نمودم که از آن خانه بیرون روم غلامی دست مرا گرفته باز

گردانید با خود گفتم که زرها و تمسکات را می‌خواهد از من بستاند اما بخلاف تصور مرا نزد فضل برد و فضل شرط تعظیم بجای آورده گفت :

ترا در میان این مردم غریب دیدم خواستم که شمه‌ای از حال تو معلوم خود نمایم بگوی که از کجا می‌آئی و در این مجلس چگونه افتادی ؟

من قصه پرغصه خود از اول تا آخر تقریر کردم فضل گفت اکنون متعلقان تو

کجا هستند ؟

گفتم : در فلان مسجد فرمود که خاطر جمع دار که ما اسباب فراغت ترا

مهیا گردانیم .

پس غلامی را پیش طلبید و در گوش اوسخنی گفت و تشریف فاخر در من پوشانید

و آن روز بمبالغه تمام مرا نگاهداشت و شب هرچند از توقف ابا نمودم و گفتم :

اطفال من در آن مسجد گرسنه و برهنه‌اند بجائی نرسید و روز دیگر رخصت انصراف

یافته خادمی همراه من روان گشت و چون خواستم که بدان مسجد روم مانع آمده

مرا بسرائی دلگشا برد و من متعلقان خود را دیده پرسیدم :

شما را اینجا که آورده ؟

جواب دادند که دوش وقت نماز خفتن جمعی بمسجد آمده ما را بدین منزل

آوردند و انواع طعامها و جامه‌ها پیش ما نهادند لاجرم بمراسم شکر الهی پرداخته

بعد از آن پیوسته ملازمت برمکیان می‌نمودم و از تواتر انعام و احسان ایشان می‌آسودم

اکنون ای خلیفه اگر من مدح و ثنای این جماعت بر زبان نیارم بکفران نعمت که

موجب خذلان دنیا و آخرتست منسوب کردم .

هارون الرشید چون این حکایت بشنید قطرات اشک از دیده روان گردانید و

هزار دینار سرخ در حق پیر انعام فرموده آزاد ساخت آنکاه پیر زمین خدمت

بوسیده گفت :

ای خلیفه . هذا ايضاً من برکات البرامکه (۱) .

همچنین وقتی هارون الرشید خبر یافت که ابراهیم بن عثمان نهبیک در مستی سوگند یاد کرده است که خون کشنده جعفر بن یحیی را بریزد دستور داد فرزندش عثمان پدر خود را با دست خود بقتل آورد .

با این ترتیب خاندان مقتدر برمکی نیز که امکان تسلط ایرانیان بر تازیان بوسیله آنان ممکن بود بفرمان خلیفه عباسی نابود گردید و آرزوی دیرین ایرانیان در نیل با استقلال سیاسی و اجتماعی بهمهده تعویق افتاد .

۱- دستورالوزراء خواند میر صفحه ۵۴ نقل از جامع‌الحکایات .

حکایت

روزی بغرور جوانی در راهی سخت رانده بودم و شبانگاه بی‌پای
کریوه سست مانده پیر مردی ضعیف از بی کاروان همی آمد و گفت چه
خسبی که نه جای خفتن است گفتم چون روم که نه پای رفتن است گفت
نشیده‌ای که صاحب‌دلان گفتند که رفتن و نشستن به که دویدون و
کستن .

(سعدی)



از : استاد سخن وحید دستگردی

یکغزل شیوا

ز جفت ابروی تو طاق و با غمت جفتم
 چه لعل‌ها که بمژگان ز فرقت سقتم
 بصفحه زر رخساره کلک مژه ز خون
 نوشت فاش هر آن غم بسینه بنهفتم
 مقام چون و چرانیست هر چه خواهی گوی
 که از صمیم دل و شوق قلب پذیرفتم
 شب امید وصال تو راه را بدو چشم
 فشاندم آب و ز جاروب مژگان رفتم
 غلام همت شمع که شام تنهائی
 شنید و سوخت سراپا چو درد دل گفتم
 منم که بر سر بازار دهر یوسف وار
 جهان فروخت و گیتی نمی‌خرم
 طیب وصل مداوا کند مگر ورنه
 بمرگ میکشد این دردهای هنگفتم
 شب فراق گر از حال من خبر خواهی
 ز عیش و نوش وحیدم بدرد و غم جفتم

بقلم : آقای دکتر علی مظاهری

استاد دانشگاه پاریس

رسالة الفاظ الحكمة در مصطلحات حکمای

فرنگ قدیم و جدیداً

۲۵ (امور) - عشق یعنی حالت معشوق را با از آن خویش یکی دانستن (لا - بینظز) و این قول بوعلی سیناست در (الرسالة فی العشق) و سابقاً مشائیان کلیسای روم نیز بتبعیت (بو نصر فارابی) و لاسیما (بوعلی سینا) عشق را که عین مهر و مهربانیت (امور - د - بین و یانص) از هوای نفس و شهوة (امور - د کونکوویسانص) فرق نهادند و بو نصر فارابی در (فصوص الحکم) بنقل و تفسیر (ابن العربی) و بوعلی در (رساله فی العشق) نوع اول را (عشق حقیقی) یا الهی و نوع دوم را (عشق مجازی) یا شهوة و هوای نفس خوانند .

دلیل اثبات عشق بدون شهوة یعنی عشق خالص علاقه مادر و فرزند و برادری و حتی علاقه‌هایی است که از آن بویا تعبیر کنند مانند وفای سگ و خداوندش نسبت بیکدیگر و لکن چونین مهر و وفائی بیشتر در اقوام بدوی و جوان موجود باشد و نیز در کودکان و جوانان اما در اقوام (متمدن) و افراد (گرم و سرد چشیده) کمتر باشد و بهمین جهت حکیم (فروید) که در چنین محیطی می‌زیست نه تنها جماع و شهوت بلکه نهاد و نقش ناپیدای آنرا در کودکان رضیع اساس همه نوع مهر و محبت دانست ولی بیرون گروه بخصوصی سائر حکما از مقالات وی استقبال ننموده‌اند .

۲۶ (انالوژی) - مجانسة و مماثلة - اما نه قیاس تمثیلی که فارابی آنرا بمعنی

(دو کسبون) استعمال نمود، در فقه اصول اسلامی آنرا مطلقا (قیاس) گویند (ابوحنیفه) راجع (کومپاراطیف).

۲۷ (انالیز) تجزیه و تحلیل است لکن منطقیان آنرا (استقراء) گویند (ابن المقفع و فارابی و بوعلی و غیرهم) و در جبر و مقابله (انالیزاند طرمینه) را (استقراء) می گویند (ابوالحسن کرجی، کتاب الفخری فی الجبر و المقابله).

۲۸ (انالطیک) تحلیلی، (انالوطیقی) یا انا لوطیقا (یعنی عکس) عنوان یکی از دفاتر ارسطوست در منطقیات میان (باری ارمنیاس) بمعنی تفسیر و (افود قطیقی) بمعنی ایضاح.

۲۹ (انگواس) - حیرت و بهت، ترس بی سبب و اضطراب نا موجه که از جمله آلام نفسانی یا عصبیت.

۳۰ (انطی نومی) - در اصطلاح (کانط) تناقض منتج از تکلم در مبادی خلقت.
 ۳۱ (انطونیمی) - تناقض دو لفظست در معنی چون حسن و قبح، وجود و عدم، و ضد آن (سینونیم) باشد و آن مترادف معنیست.

۳۲ (انتی تئز) قول مدعی علیه، قول متضاد و متقابل، (تئز) یعنی قول مدعی (کانط) و (هنگل).

۳۳ (انطی تئطیک) - منسوب بقول مدعی علیه - متضاد و متقابل.

۳۴ (اپر صپیون) - ادراک و شعور واضح (لایبنظر) در مقابله (پرسپیون) ادراک ناقص و غیر واضح.

۳۵ (اپودی کطیک) - حکم واضح و لایح است لکن (افود قطیقی) بمعنی ایضاح یکیست از دفاتر منطق ارسطو.

۳۶ (اپوفانطیک) - قضیه (مقدمه) بکسر دال، المقدمه قول یوجب شیئاً لشیئی

او یسلب شیئاً عن شیئی وجعلت جزو قیاس او حجة (بوعلی سینا) یعنی (مقدمه) قولیست که موجب گرداند چیزی را بر چیزی یا مسلوب گرداند چیزی را از چیزی و ضمناً جزوی باشد از قیاسی یا حجتی ، و بفتح دال خواندن غلط باشد .

۳۷ (اپوری) - اشکال (ارسطو) تضاد دو قول متضاد (پورون) یا فورون حکیم.

۳۸ (اپیئطیط) - اشتها که نوعیست از شوق (فرون وسطی) و بوعلی شوق را گاهی بمعنی عشق آورده است .

۳۹ (اپرئهنسیون) - ادراك در اصلاح علم النفس .

۴۰ (پوسطرز یوری) - اگر قید باشد کوئی (بعد التجربة) اگر صفتست

کوئی (مجرّب) .

۴۱ (ا- پریوری) - اگر قید است کوئی (قبل از تجربه) اگر صفت باشد کوئی

(لاتجربی) و هر دو اصطلاح از حکیم (کانط) باشد در (نقد عقل مطلق) و سپس (هنگل) و جز هنگل آنرا معمول و مصطلح داشتند .

۴۲ (اپریوریزم) - اعتبار به (لاتجریات) و عدول از مجربات یعنی اکتفاء

به علوم لدنی .

۴۳ (اشطیط یا ارکشطیط) - قالب مثالی (افلاطون) شکل و ترکیب موجود

در علم باری تعالی (مالبرانث) .

۴۴ (اسططیزم) - زهد و پارسائی و (اسطط) زاهد و پارسا و کوشنده بانفس

امارة بالسوء .

۴۵ (اسیطه) - وجود با لذات (الله تعالی) - از نظر (اگزسطئصیالیزم)

این لفظ محصل نیست .

۴۶ (اسوئصیون دیدنه) تداعی ادراکات و تصورات - اشتباك آنها .

۴۷ (اسوویاصیونیزم) - انکار موجودیت عقل و نفس بذاتهما و ایشانرا منحصر بشبکه تصورات دانستن (هیوم) و (اسطیو وارط میل) و سائر معطله لندن بر این قول بودند و عقل و نفس را ذاتاً موجود نمی دانستند و ایشان این قول را از مقالات شمنان هند اخذ نمودند پس ازوقوف بر ترجمه انگلیسی بعضی از مقالات ایشان که در کتب فارسی موجود است که در هندوستان تألیف شده بود و سیاحان انگلیسی بلندن برده بودند .

و بطور کلی مقالات بر اهمه و شمنیه در عموم مکاتب فلسفی لندنیان تأثیر بسیار عمیق داشته و هنوز هم دارد .

۴۸ (اسومئه) - قبول قضیه بالفرض .

۴۹ (اطارا کسی) - سکینه و سکون خاطر (افیغورس) و حکیم مزبور وجود آلام را انکار کرد .

درین صورت بایستی که وجود لذات را نیز انکار کردی - علی ای حال قوه و اهمه در ادراک آلام و لذات اثر شدیدی دارد و باراده قوی و مشق کرده می توان الم بسیار را اندک و لذت اندک را بسیار تصور نمود .

۵۰ (اتئیزم) - انکار وجود باری تعالی و لاسیما انکار نبوت و ضد آن را (تئیزم) گویند .

۵۱ (اطوم) - جزؤ لایتجزی - از حکمای یونان و چین و هند و اسلام گروهی معتقد بودند بوجود جزؤ لایتجزی منتهی هر جائی بکیفیت مخصوصی - (اطومیزم) از یونانیان (زامقریطس) و (افیغورس) قائل بودند که کون از جزؤهای لایتجزی حاصل شده و آنها را ماده می دانستند .

لکن چینیان و مسلمانان آنها را قوه هائی می دانستند که در قبضه قدرت الاهی است .

محمدزکریا و حکیم ایرانشهری (جزو) لایتجزی را (جوهر) کیمیائی میدانستند
نه (فیزیکی) و طبیعی .

۵۲ (اططریبویون) - (منطق) حمل بوجود و آن قضیه حملیه باشد .

۵۳ (اططریبویط) - (منطق) محمول مقابل موضوع و نحویان اولی را مسند یا خبر دومی را مسند الیه نامیدند یا مبتدی در نحو هر جای که (است و بود و باشد) و اخوات اینهاست مسند الیه و مسند گوئی و گرنه مبتدا و خبر باید گفت اگر بگوئی هواسرد است باعتبار منطق هوا موضوع سرد محمول و سردی حمل باشد و باعتبار نحوه هوا مسند الیه و سرد مسند بود .

اگر بگوئی بهمان بمرد باعتبار اول بهمان موضوعست و بمرد محمول و بمردن حمل آن لکن باعتبار دوم بهمان مبتدا و بمرد خبر باشد .

۵۴ (اوتنطیصیطة) - حقیقت و (اوتنطیک) حقیقت .

۵۵ (اوطیزم) - بمعنی (اگوصنطریزم) و آن قولست بوجود خود و خویشتن دون موجودات دیگر و دون واجب الوجود و این مقاله اصلی هندوان و لندنیان است هر دو .

بهمین سبب محمد (اقبال لاهوری) این مذهب اختیار کرد و حتی پنداشت که که مذهب اهل تصوف نیز همینست .

ولکن این اشتباهیست بزرگ زیرا که متصوفه نفس را بتدریج می کشند و از این امر بعشق الاهی و فنا فی الله تعبیر کنند و اقبال لاهوری بعکس این می کند یعنی خود را معشوق و خدا را عاشق پنداشته می خواهد خدا را در خود فدا کند - فتأمل - پس بطور خلاصه (اوطیزم) یعنی غیر از نفس خود دیگری و با بچشم حیوان در نگریستن و اورا فدای خود کردن و (ژان پول سارتر) برین مذهبست و غیر از ذات و نفس خود دیگران را شیاطین (انقر) می داند .

۵۶ (اوپوماطیزم) - حرکت ذاتیه اعضای حیوانات و حرکات غیر ارادی اعضای انسان و آنرا (رئفلکس) گویند یعنی عکس العمل غیر ارادی و نامعقول .
 (دیکرت) حیوانات را (ماشین) می دانست یعنی (طلسم) و آلت متحرك بلا اراده فاقد نفس و عقل .

(ویلیم جیمز) و (ژانه) و برخی از متأخران گفتند انسان هم (طلسم) باشد مثلاً اگر از آتش دست خود را دور می کند این حرکت (طلسمی) است نه عقلی و گفتند پس عقل و نفس نیز ترکیبی باشند متعالی از مجموعه حرکات طلسمیه و ذات را جز این حقیقتی نتواند بود .

۵۷ (اوپوسو کژسسیون) - تلقین بنفس - راجع (سو کژسسیون) تلقین چیزی بنفس دیگری . راجع (مکنئطیزم) و (هیننوطیزم) .

۵۸ (اوپوریطه) - مرجع تقلید و مجتهد و امام که از اصول و مقالات و حتی فروع را تقلید کنند (ارگومنط دوطوریطه) مقدمه تقلیدی - تقلیدیات .

۵۹ (اکسیوم) - قول بدیهی و مقدمه بدیهی - (اکسیوماطیک) - منسوب بمقدمه بدیهی - بدیهیات .

یکی مرغ بر کوه بنشست و خاست

چه بر کوه افزود و ازوی چه کاست

من آن مرغم و این جهان کوه من

چو رفتم جهانرا چه اندوه من

(فردوسی)

آغاز پانزدهمین سال :

کانون دانش پارس

روز اول دیماه سال ۱۳۳۱ خورشیدی دانشمند محترم آقای علی سامی که از مؤلفین و نویسندگان فاضل شیراز میباشند و در آنموقع ریاست اداره باستانشناسی فارس و ریاست هیئت علمی تخت جمشید و سایر ابنیه تاریخی فارس را عهده دار بودند ، از عدهای فضاء ، دانشمندان ، نویسندگان ، شعراء و مؤلفین شیراز دعوت کردند تا انجمنی بنام « کانون دانش پارس » را تشکیل دهند تا این انجمن بتواند عنداللزوم هنگام مسافرت دانشمندان و فرزندانگان کشور و همچنین خاورشناسان و دانشمندان خارجی که بشیراز می آیند با آنها تماس بگیرد و شتاسائی حاصل نماید . علاوه بر آن هدفهای عالیتری نیز مانند چاپ کتب و رسائل مربوط بتاریخ و شرح حال رجال و دانشمندان فارس و معرفی آثار تاریخی و بالا بردن سطح معلومات عمومی و غیر هم را مطمح نظر قرار دهد .

این پیشنهاد بودمند مورد موافقت قرار گرفت و اساسنامه ای برای آن نگاشتند که کارنامه و هدف انجمن را مشخص گردانید .

چندماده آن بقرار زیر است :

- ۱- نشر مقالات و تحقیقات علمی و فلسفی و تاریخی .
- ۲- انعقاد مجالس سخنرانی و ایراد خطابهها برای علاقمندان و طالبان دانش .
- ۳- تهیه شرح حال و انتشار تالیفات شخصیت های علمی و ادبی و فرهنگی و هنرمندان فارس .

- ۴- تجلیل از شخصیت‌های علمی و ادبی و هنری فارس .
- ۵- تأسیس يك كتابخانه عمومی برای استفاده مردم .
- ۶- پذیرائی از شخصیت‌های برجسته علمی و فرهنگی داخلی و خارجی که بشیر از می‌آیند .
- ۷- اتخاذ وسائل و تدابیر لازم جهت بالابردن سطح فرهنگی و علمی و ادبی و هنری فارس .
- از آنروز تا کنون که آغاز پانزدهمین سال تأسیس آن است جلسات انجمن هرپانزده روز یکمرتبه ، بدون وقفه و تعطیل تشکیل گردیده است و علاوه بر اعضاء اولیه چند تن دیگر از دانشمندان و سخنوران و فضایی شیرازی عضویت آنرا پذیرفته‌اند .
- در جلسات انجمن مطالب علمی و ادبی و فلسفی و هنری و انتقادی مورد بحث قرار می‌گیرد .
- انجمن تا کنون از عده‌ای دانشمندان و شخصیت‌های علمی و ادبی و مستشرقینی که بشیر از آمده‌اند پذیرائی کرده است .
- در عرض اینمدت مقالات و رسالات گوناگون سودمندی از طرف انجمن منتشر شده و چهارده جلد کتاب و نشریه مفید را چاپ و منتشر کرده است .
- در جلسات انجمن رسالات و کتب چندی تصحیح و تنقیح شده و آماده چاپ گردیده است که مهمترین آنها «فرهنگ لغات محلی شیراز» است .
- اسامی اعضای کنونی انجمن کانون دانش پارس بقرار زیر است .
- ۱- حجة الاسلام آقای حاج شیخ ضیاءالدین بن یوسف حدائق .
- ۲- « « « میرزا صدرالدین محلاتی .

۳- دانشمندان محترم آقای محمدحسین استخر نویسنده و مؤلف معروف و مدیر روزنامه کهن سال استخر .

۴- جناب آقای حبیبی مدیر کل آموزش و پرورش فارس .

۵- دانشمند محترم آقای علی سامی استاد دانشگاه پهلوی .

۶- دانشمند محترم آقای دکتر نورانی و سال استاد دانشگاه پهلوی

۷- « دکتر محمد تقی میر « « « «

۸- « دکتر اسدالله خاوری « « « «

۹- « محمد جعفر واجد سخنور شهیر « « « «

۱۰- « حسین فصیحی « « « «

۱۱- « احمد حشمت زاده « « « «

۱۲- « آقا سید علی مزارعی « « « «

۱۳- « آقا هاشم جاوید « « « « و نماینده مجلس

شورای ملی .

۱۴- « آقای علی نقی بهروزی نویسنده و مؤلف شهیر « « « «

۱۵- « آقای حسن امداد رئیس دانشسرای عشایری « « « «

۱۶- « آقای اقدسی سعدی سخنور شهیر « « « «

۱۷- « حبیب الله بهجت نیا دبیر فرهنگ « « « «

ضمناً يك قصیده و چند غزل از سخنوران کانون دانش پارس که در جلسات این

انجمن خوانده شده است ، در شماره آینه درج خواهد شد و از خداوند دانا و توانا

مزید توفیق را مسئلت می نماید .

بقلم : آقای طاهری شهاب

وصالی ساروی

میرزا رضا وصالی (۱) از سرایندگان بزرگ مازندران و از ادبای بنام شهر ساری است که تحصیلات علوم طبیعی را در مدرسه دارالفنون بیابان رسانیده و در دوران حکومت اردشیر میرزای قاجار متخلص به « آگاه » فرزند نایب السلطنه عباس میرزا در مازندران بموجب نوشته میرزا طاهر شعری اصفهانی مؤلف تذکره « گنج شایگان » وصالی که در آن موقع در عنفوان شباب بود قصیده غرا در مدح ملکزاده بر سرود و تمام خصایل ذات و فضایل صفات شاهزاده را با اسلوب خاص و طرز مخصوص در آن قصیده برستود و بتوسط یکی از افاضل که در آنحضرت سمت منادمت داشت بدان در گاه راه یافته قصیده را انشاد نموده شاهزاده را حلاوت مضامین اشعار وی چنان بطرب آورد و حالت رفتار و ادب وی بمعجب که در همان روزش در سلك خواص حضرت خویش اختصاص داد و کتابخانه خاص بدو سپرد و در کنف عاطفت خویش آورد .

رضا قلیخان هدایت در جلد دوم مجمع الفصحا در باره او مینویسد :

طبعی پخته و شعری سنجیده دارد و ترقی خواهد کرد .

وصالهی پس از عزل ممدوح خویش اردشیر میرزا از حکمرانی مازندران بهمراه او بصفحات عراق رفته و چون شاهزاده خودمردی ادیب و شاعر و حامی گویندگان بود با اساتید شعرای عصر ناصری مانند قآنی و سروش و یغما و فروغی آشنائی بهم

۱- مؤلف تذکره گنج شایگان نام او را محمدرضا ثبت نموده است .

رسانیده و در قصایدش پیروی از سبک قافیه‌ای مینموده است و در اواخر عمر در طهران رحل اقامت افکنده و در همانجا در گذشت و در این بابویه مدفون گردید .

از دیوان اشعار او با همه کوششی که نگارنده نموده است اثری بدست نیامد و شاید در خانواده اردشیر میرزای قاجار باشد و یا دست تصاریف زمان آن گنج گرانها را مانند دیوان هزاران سراینده دیگر ازین برده باشد .

مقداری از قصاید و غزلیات و مسمطات و قطعات و رباعیات او را میرزا طاهر شعری و رضا قلیخان هدایت در تذکره‌های خود ثبت نموده‌اند و از اینمقدار آثار باقیمانده او بر می‌آید که وی شاعری فحل و استادی ماهر در فنون شعر و ادب بوده است .

ممدوحین او علاوه بر شاهزاده اردشیر میرزای یکی مهرزا آقا خان نوری صدراعظم و دیگری نظام‌الملک و نواب حمزه میرزای حشمت‌الدوله و ناصرالدینشاه قاجار میباشند که هر یک را بفراخور موقعیت و انعقاد اعیاد ستوده است .

از جمله شعرای معاصر و همولایتی او میرزا محمد رضای مونس بار فروشی است که در دوران فرمانروائی شاهزاده محمدقلی میرزای ملک‌آرا در شهر ساری رقم نویس دیوانخانه حکومتی بوده و در زمان اردشیر میرزا هم بدین سمت بخدمت اشتغال داشته و وصالی در محضر او بکسب فنون ادب می‌پرداخته و در حقیقت اولین مربی و معلم او در فن شعر محسوب می‌شود .

وصالی تا پایان عمر متأهل نشده و از دودمان وی امروزه کسی در ساری باقی نیست .

برای احیای آثار این شاعر توانا نمونه مختصری از منظومات او را انتخاب و درج می‌نماید .

در مدح نواب اردشیر میرزا

ای مشکبار طره مشکین دلبرا
 در حلقه مشک داری و در تاب عنبرا
 نی نی نه عنبراست ونه مشکست ولی مدام
 بی مشک و عنبر از تو کیتی معنبرا
 فرخ فرشته و بخلد اندرت مقام
 از عود خام بالت واز نافه شپبرا
 هاروت عهد گویم و مارون خوانمت
 چون بینمت که زهره کشی تنگ در برا
 گر هندویت سرایم با آنرخ چو خلد
 هرگز سزا نباشد در خلد کافرا
 ور خوانمت چو جادوی افسونگر ایعجب
 آمیزش پری چه بود با فسونگرا
 جادو اگر نه ای زچه در چاه بابلی
 هندو اگر نه ای زچه بیرستی آذرا
 افتی گهی بمژه و غلطی برابروان
 روئین تنی چه بیمت از تیر و خنجرا
 نی نی چو زنگیان که آسایش از مصاف
 از تیغ و تیر کردی بالین و بسترا
 بر کنف آفتابی از غالیه زره
 بر فرق ماهتابی از نافه مفرا

تیره شیئی همانا بر خیره چشم من
 یا سایه ز رایت شهزاده خاورا
 شهزاده اردشیر زهی خاوران خدای
 کز باخترت ملک سزد تا بخاورا

غزل

باشد اگر بشکر ازین پس هوس مرا
 يك بوسه از لب شکرین تو بس مرا
 گویم حکایتی ز لب شکرین تو
 روزی شود فراغت اگر از مگس مرا
 صد بار منتم بود از میر کاروان
 تاره نمود سوی تو بانگ جرس مرا
 کی محاسب ز شبروی اندیشم از رقیب
 با شوق وصل یار چه بیم از عس مرا
 آسوده گشته‌ام ز رهائی اگر شکست
 بال و پر از جفای تو اندر قفس مرا

وصالی را مطایبات نغز بسیار است و قطعه زیرین نمونه از طبع شوخ اوست -

خواجه بر خوان خویشتن از بخل

می نگارد بعمد صورت شیر

که گرش میهمان رسد از بیم

نشود میهمانش از نان



نگارش : پوراندهخت حسین زاده

نامه وارده

آقای مدیر دانشمند مجله ارمغان

با کمال توقیر عرض می‌شود در صفحه ۶ شماره فروردین ۱۳۴۵ آن مجله ، تحت عنوان تمایل خلیفه به تصاحب املاک طبرستان ، نوشته شده :

« بهمین جهت خلیفه در فکر چاره بود تا اینکه در سال ۱۸۹ بسوی ری رهسپار شد و امان نامه‌ای به ونداد هرمز پادشاه طبرستان نوشت ونداد هرمز بدیدن خلیفه به ری رفت و هارون الرشید فرزند خود مأمون را که طفل بود در مجلس انسی بر روی زانوی اسپهد طبرستان نشاند وزراء و عمال خلیفه با نقشه قبلی به ونداد هرمز گفتند با این ترتیب شایسته است متاع گرانبھائی پیشکش نمائی...» .

در این روایت نکات زیر جالب توجه است .

۱- هرچند مأخذ روایت در مجله ذکر نشده ولی پیدا است که از تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار اخذ شده است .

« چون هارون به ری رسید مأمون را بفرستاد تا در دامن او [ونداد هرمز] نهند ، دیها که محصول آن هزار هزار و ششصد هزار درهم بود به مأمون بخشید » (ص ۹۱ جلد اول) .

و نیز « ... [فرستادگان هارون] بهمد و سوگند ونداد هرمز را پیش خلیفه برده ، مدتی آنجا بماند چنانکه ذکر رفت تا هارون خواست ازو بعضی املاک بخرد جواب باز داد و نفروخت . . . تا هارون مأمون را که طفل بود پیش او فرستاد و در کنار او نشاند ، آن جمله املاک که نفروخت بدو بخشید » (ص ۱۹۷ همان کتاب و

ص ۵۳ تاریخ رویان) .

۲- قسمتهای اول عبارت مقاله یعنی «سال ۱۸۹» و «امان نامه» که در تاریخ طبرستان نیست و با مفاد آن هم مغایرت دارد بنظر میرسد از تاریخ یعقوبی (ترجمه دکتر آیتی جلد دوم ص ۴۳۵ و ۴۳۶) اخذ شده است . «... و (امان) نامهها به بنداد هرمز پادشاه طبرستان و ... نوشت و بنداد هرمز بدست هرثمه بن اعین تسلیم شد» . کلمه امان ، در این عبارت ، الحاقی است .

۳- «طفل» شمردن مأمون در سال ۱۸۹ هجری اشتباه محض است وی در آن زمان ، نوزده ساله بود زیرا طبق صریح تاریخ یعقوبی (جلد دوم ص ۴۱۱) .

«رشیدهارون بن مهدی... در همان روزی که برادرش موسی در گذشت چهارده شب گذشته از ماه ربیع الاول سال ۱۷۰... بخلافت رسید. مأمون در همان شبی که رشید در آن شب بخلافت رسید تولد یافت و باو مژده دادند و برای همین اورا مأمون نامید ...» ؛ و نیز مقدسی در البدء و التاریخ (الجزء السادس چاپ پاریس ۱۹۱۹ ص ۱۰۱) مینویسد : «... فات الهادی بعیسی آباد سنة سبعین و مایه ... و بویع هارون الرشید يوم توفی الهادی و ولد له المأمون فمات خلیفة و ولی خلیفة و ولد خلیفة...» حمدالله مستوفی هم تأکید میکند (تاریخ گزیده چاپ طهران ص ۳۰۳) که: «همان شب که برادرش (الهادی) بمرد براو بیعت کردند و اورا از ام ولد مأمون متولد شد و این از عجایب حادثات بود که در شب خلیفه ای بمرد و خلیفه ای بزاد و خلیفه ای براو بیعت کردند» .

پس تردید ناپذیر است که مأمون در ۱۷۰ هجری بدنیا آمد و نتیجه در ۱۸۹ هجری نوزده ساله بود و در این سن باید او را جوان دانست نه طفل ؛ بعلاوه بعید بنظر میرسد که جوان نوزده ساله ای را روی زانو یا در دامن کسی بنشانند .

۴- سید ظهیرالدین مرعشی این داستان را به به مأمون و اصفهید شروین نسبت میدهد (تاریخ طبرستان و رویان و مازندران چاپ طهران ص ۱۱۳) ؛ «... او [هارون

الرشید [بطوس رفت و آنجا فرمان یافت بعد از مدتی مأمون الرشید املاک چند را که مأمونی میخوانند میخواست که بخرد در مازندران ، چون به ری رسیدند اصفهید [شروین] بدیدن اورفت . نواب خلیفه بر اصفهید عرضه کردند که املاک چند بخلیفه می باید فروخت اصفهید جواب داد که املاک نمی فروشیم و نزد ما ملک فروختن عادی است شنیع .

بعد از چند روز مأمون الرشید بوفاق اصفهید آمد چون چاره نبود سبب پارمیه از کوه و دشت هدیه کرد و قباله هبت نوشت .

این توضیح از آن جهت معروض گردید که همه نویسندگان تاریخ مازندران در عصر حاضر ، داستان طفل بودن مأمون را در سال ۱۸۹ هجری از تاریخ ابن اسفندیار اخذ و نقل کرده اند بدون آنکه صحت و سقم آنرا مورد بررسی قرار دهند .
فرصت را برای تجدید احترامات مغتنم میشمارم .

جوانا ره طاعت امروز گیر

که فردا نیاید جوانی ز پیر

فراغ دلت هست و نیروی تن

چو میدان بدست است گوئی بزنی

من آنروز را قدر نشناختم

بدانستم اکنون که در باختم

(سعدی)

مهربابا



اوتار مهربابای ایرانی سالک وادی حقیقت و پیرو کامل طریقت که بقهرمان
سکوت شهرت یافته و در سالهای اخیر در سراسر هندوستان و ایران دوستداران و

هواخواهان فراوانی بدست آورده در سال ۱۸۹۴ میلادی در شهر پونه یکی از شهرهای هندوستان تولد یافته است . نام اصلی وی مهربان . ش ایرانی و مرحوم پدرش شهریار ایرانی که اونیز از جویندگان طریق سیر و سلوک بوده است .

مهربابا که با ارشاد و رهنمونی مرشدان نامداری چون بابا جان و سائین بابا و ابواسینی مهاراج و تاج الدین بابا و غیر هم راه پرنشیب و فراز وصول بحقیقت را طی نموده در عالم بی نیازی و وارستگی و تزکیه نفس خود مرشدی کامل و پیشوائی مورد احترام واقع گردید .

مهربابا که از سال ۱۹۲۵ میلادی سکوت کم نظیر خود را که هنوز هم ادامه دارد آغاز نموده بخش زبان غربی و شرقی نیک آشنائی دارد و پیامها و موعظه های خویش را توسط اشاره روی صفحه الفبای انگلیسی منتشر میسازد .

از سخنان اوست : هستی حقیقی فقط یکی است و آن خداوند است که در تمام هستیهای محدود هم اوست . عشق حقیقی فقط عشقی است که برای همان خداوند یا محبوب باشد و آن عشق تمایل و آرزوی شدیدی در انسان تولید میکند که خداوند عزوجل را ببیند و بشناسد و بالاخره باو ملحق گردد . هیچ چیز حقیقی نیست مگر خداوند و هیچ چیز حقیقت ندارد مگر عشق خداوند .

هستی حقیقت است اما زندگی خواب و خیالی بیش نیست . هستی پروردگار است اما زندگی غیر حقیقی و فریب مثل سرآبست .

هستی جاویدان است اما زندگی بی ثبات و ناپایدار است . هستی تبدیل ناپذیر است اما زندگی دائم التغییر است . هستی آزادی است اما زندگی قیدوبند است .

عشق عاشق را میسوزاند اما فداکاری معشوق را میسوزاند . عشق برای معشوق خوشحالی میطلبد اما فداکاری از جانب معشوق دعای خیر میطلبد . عشق حضور معشوق را برای دوست داشتن لازم ندارد . فداکاری حضور معشوق را میطلبد تا محبت خود را باو ابراز کند .

بقلم : آقای موبد آذرگشسب

دنباله سخنی چند راجع به واژه‌های اوستا و زند و پازند

قبل از اینکه دنباله مقاله مربوط به « واژه‌های اوستا و زند و پازند » را ادامه دهم لازم میدانم مقدمهٔ در پاسخ نویسنده ارجمند جناب آقای سرگرد اورنگ، شرحی نگاشته و ذهن خوانندگان محترم را روشن سازم .

جناب سرگرد اورنگ در شمارهٔ هشتم مجله شریفه ارمنان مربوط با بانام ۱۳۴۴ در مورد واژه اوستا و اظهارات نگارنده خورده گیریهائی کرده و نوشته‌اند (آ) یا « الف زبردار همیشه در آغاز واژه اوستائی برای نیسته و نیست سازی است مگر اینکه ازخود واژه باشد . »

و در جای دیگر می نویسد :

« برابر خود فرهنگ باستانی الف زبردار که در آغاز واژه‌های آزاد بیاید همیشه برای نیسته و نیست سازی است و در هیچ جا برای استوار نشان دادن معنی واژه یعنی برای تأکید نیامده . »

و روی همین اصل واژه اوستا را که در حقیقت بمعنی دانستنی و آنچه الهام شده است میباشد و از ریشه «وید» بمعنی دانستن گرفته شده «بی دانی و نادانستنی» گرفته‌اند و عقیده دارند که بجای اوستا واژه‌ای که قرن‌هاست کلیه مستشرقین شرق و غرب و عموم زرتشتیان ایران و هند با الف زبردار تلفظ میکنند باید آویستا یعنی با الف مد دار تلفظ کرد .

علت بافشاری و اصرار جناب سرگرد اورنگ برسر این موضوع آنست که نامبرده بزعم خود پس از بررسی کافی و پژوهش دقیق در فرهنگ اوستا باین نتیجه

رسیده‌اند که الف زبرداری (آ) در آغاز واژه اوستائی معنی نفی میبخشد و ممکن نیست معنی دیگری جز نفی و نیست سازی داشته باشد.

برای اینکه جناب سرگرد اورنگ دوست ارجمند از این اشتباه بیرون آمده و تصور نکنند که حرف الف زبرداری در سر واژه اوستائی همیشه بمعنی نفی و نیست سازی میباشد و مفهوم تأکید نیز ممکن است از آن اراده گردد و همچنین برای اینکه بقول جناب سرگرد اورنگ « پژوهندگان از دودلی و سرگردانی رهایی یابند » ناگزیر واژه‌های اوستائی را که با الف زبرداری شروع شده و معنی تأکید را می‌رساند از فرهنگ اوستا استخراج و جهت اطلاع خوانندگان محترم در زیر نقل مینماید:

اوختو **aokhto** و اوختو **ukhto** هر دو بمعنی سخن و کلام میباشد .

ازینونت **azinvont** و زینونت **Zinvont** هر دو بمعنی آراسته سلاح و تجهیز شده میباشد .

ارت **areta** و ریت **Rita** هر دو معنی راستی و درستی را دارد .

اورتا **avereta** و ورتا **Vareta** بمعنی شیئی ارزنده (واژه انگلیسی ورت

Werth بمعنی ارزش واژه مترادفی میباشد .)

اسپرز **aspareza** و سپرز **spareza** بمعنی حسود .

آستو **astu** و ستو **stu** بمعنی ستودن و تمجید کردن .

آزن **azan** و زن **zan** بمعنی زائیدن .

گذشته از این در فرهنگ اوستا واژه‌ایکه برای بی دانشی و نادانسی ذکر شده است اویستا **evista** میباشد نه آوستا **avesta** زیرا در اوستا حرف الف زیر دارد (ا) نیز گاهی معنی نفی را می‌بخشد.

در هر حال از جناب سرگرد اورنگ که علاقمند بمطالعه و بررسی فرهنگ

اوستا بوده و در ضمن شخص بی غرض و بی نظری هستند تقاضا می شود یکباردیگر با دقت واژه هائی که نگارنده در بالا برای مثال ذکر نموده است بررسی نموده و با فرهنگ اوستا تطبیق نمایند تا بصدق گفتار نگارنده پی ببرند و بیش از این اصرار نداشته باشند که واژه اوستا را آویستا تلفظ کنند و یقین بدانند که حرف الف زیر دار در آغاز واژه اوستا هیچگونه تغییری در معنی و مفهوم خود واژه که دانستن و گفتار الهام بخش آسمانی است نخواهد داد.

اکنون برگردیم بدنباله مقاله :

زبان اوستا با زبان سانسکریت از یک خانواده بوده و از حیث صرف و نحو و پس-وند و پیش وند و طرز صرف کردن افعال و غیره دارای تشابه فوق العاده زیادی است و اغلب دانشمندان و دانش پژوهان برای یاد گرفتن زبان اوستا بفرآ گرفتن زبان سانسکریت می پردازند (زبان اوستا چندین قرن قبل از میلاد مسیح بکلی متروک گشته و بصورت زبان مرده درآمده بود).

بنا بمراتب فوق واژه اوستا به کلیه کتب دینی زرتشتیان اطلاق می شود و لاغیر و خطی که نامه های دینی اوستا با آن نوشته شده خط اوستا یا دین دبیره نام دارد نه خط زند .

اغلب مستشرقین خط اوستا را اشتباهاً خط زند می خوانند در صورتی که زند یا آزانیتی *azainti* بمعنی شرح و تفسیر می باشد و بیشتر به ترجمه اوستا بزبان پهلوی اطلاق می شود .

بعقیده دکترهاوگ (Dr. Hawg) دانشمند و خاورشناس معروف آلمانی چون قسمت هائی از اوستا دارای فلسفه های بسیار عالی است که عوام فهم ساده نمی باشد موبدان دانشمند که بنام زرتشتروتمه *Zarattshtrutema* معروف بوده اند در ادوار مختلف شرح و تفسیر هائی بر متون مشکل و پیچیده کتاب آسمانی بزبانی ساده و عوام فهم

منتهی بزبان اوستا نوشته و آنرا زند یا پازند نامیدند بعداً بمرور ایام و قرن ها پس از متروک شدن زبان اوستا این شرح و تفسیرها نیز مندرجاً جزو متن اصلی کتاب آسمانی زرتشت درآمدند .

بنا بر این بعقیده دانشمند نامبرده اگر برخی از خاورشناسان بجای کلمه اوستا زند اوستا را بکار برده اند بر آنها خرده نباید گرفت زیرا همانطور که در بالا ذکر شد منظور آنها اوستا و شرح و تفسیرهای آن بزبان اوستا بوده است در هر حال آنچه مسلم است اینکه امروزه کسی این نظریه را قبول ندارد و وقتی که صحبت از زند اوستا بمیان میآید فوراً فکر متوجه اوستا و ترجمه و تفسیر آن بزبان پهلوی می شود و ازه زند را در اوستا آزاینتی *azainti* و در فارسی ترجمه و تفسیر گویند .

اردشیر بابکان سرسلسله دودمان ساسانی دستور داد اوستای پراکنده در شهرهای مختلف ایران جمع آوری شود و موبدان بزرگ و دانشمند در ترجمه آنها به پهلوی زبان رسمی کشور همت گمارند در اجرای اوامرشاهنشاه موبدان کوشش کردند تا زبان اوستای متروک و غیر قابل فهم را به پهلوی ترجمه کرده و شرح و تفسیر هائی بر آن بنویسند در نتیجه فداکاری و همت موبدان کلیه قسمت های اوستا از کاتاها و یسنا گرفته تاوندیداد و یشت ها و آفرین ها و گاهها به پهلوی ترجمه و تفسیر شد و به زند معروف گردید .

بنا بر این هر وقت صحبت از زند می شود باید بلافاصله خواننده متوجه ترجمه اوستا به پهلوی و شرح و تفسیر مفسرین در این زبان گردد .
پازند را در اوستائیستی آزاینتی *Paiti azainti* گویند و معنی آن تفسیر بر تفسیر می شود .

معمولاً ترجمه و شرح پهلوی را بفارسی سره پازند گویند .
پازند ممکن است بخط دین دبیره یا فارسی کنونی باشد ولی بدون واژه های عربی است .

امروزه کتابهایی را که بزبان خالص و بخط فارسی کنونی نوشته شده باشد بازند میتوان نامید چنانکه ناصر خسرو گوید .

ای خوانده کتاب زند و بازند زین خواندن زند تا کی و چند

دل پر ز فضول و زند بر لب زرتشت چنین نوشته در زند

در شعر فوق ناصر خسرو نیز زند را با اوستا اشتباه کرده زیرا میگوید آبا

زرتشت در زند چنین نوشته در صورتیکه کتاب آسمانی زرتشت بزبان اوستا بوده و نه زند یا پهلوی .

در پایان باز متذکر می گردد که منظور از اوستا تنها نامه های مقدس و دینی

زرتشت بزبان اوستا میباشد و مقصود از زند ترجمه متون اوستا به پهلوی و شرح و تفسیر آن در این زبان می باشد و بازند را ترجمه و تفسیر پهلوی بزبان فارسی سره گویند .

چهار نعمت بزورگ

چهار چیز مر آزاده را ز غم بخرد :

تن درست و خوی خوب و نام نیک و خرد

هر آنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد

سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد

رودکی سمرقندی

انجمن ادبی حکیم نظامی

از : ذکائی بیضائی

غم عشق

دلی که از غم عشق است بیخبر دل نیست
 جنون عشق کسی را که نیست عاقل نیست
 به هیچ می ندهم لذت غم عشقش
 که شادی دو جهان با غمش معادل نیست
 بیحر عشق گر آیم ز سرگذشت چه باک
 که غرقه غم او را نظر بساحل نیست
 یاد جرعه‌ای از آن میم فشان در کام
 که نشوه اش بجر آثار بخت مقبل نیست
 نشان مردمی از مردمی نشاید جست
 که هیچشان غم ابناء نوع در دل نیست
 هم ار فرشته بود فارغ از غم دگران
 بغیر صورتی از سنگ و نقشی از گل نیست
 کسیکه بذر محبت نکاشت در دل خلق
 عجب نه گر ز جهانش امید حاصل نیست
 کسی بسیر تعالی کجا رسد بکمال
 اگر بصحبت اهل کمال مایل نیست
 بجز طریق محبت نبوید از گیتی
 ذکائی آنکه زاصل وجود غافل نیست

معاصران

از: خسرو عندلیب سمنانی (گویا)

دوستان حق ناشناسند!

کنج این دنیا ، چو مرغی ناتوان افتاده‌ام
 دانه چین چون طایری ، بی‌آشیان افتاده‌ام
 گوشه‌ این خاکدان بی‌غمگسارم. ایدریغ
 در میان این و آن . بی همزبان افتاده‌ام
 دوستان حق ناشناسند و بخیل و بی‌وفا
 من میان جمعشان نا مهربان افتاده‌ام
 گوشه‌ کاشانه همچون تارکان روزگار
 فارغ از نیش زبان این و آن افتاده‌ام
 طایر افلاک بودم ، روز کاری - حالیا
 زاغ آسا گوشه‌ این خاکدان افتاده‌ام
 بار سنگین زمان تاب و توانم برد و حال
 زیر بار رنج دنیا ، ناتوان افتاده‌ام
 شوق ماندن در جهانم نیست هرگز صددریغ
 لاله آسا داغدار و بی نشان افتاده‌ام
 سوز پنهانی «گویا» کس نمیداند ز چیست
 آتشم در زیر خاکستر نهان افتاده‌ام

بقلم : مرحوم میرزا محمدعلی چهاردهی

تاریخ مختصر فرقه‌های اسلامی

۶- یگانه دختر محمد ص دروغ نمیگفت :

چون سخن بدینجا آورد، دیگر باره در خطابه دوباره خطاب کرد ، زهرا(ع) بانگ برداشت :

که ای مردم ، اینک منم فاطمه دختر محمد ، آن سخن که نخست میگویم هم در آخر بدان تکرار نمایم ، از در غلط اندازی سخن نمی‌رانم ، آنچه می‌کنم در طلب فدک بیرون از راستی و حق کار نمی‌کنم ، دروغ نمی‌زنم ، همانا پیامبری از نوع بشر همانند شما از در رأفت و رحمت بسوی شما آمد ، اگر بجوئید اصل و نسل او را می‌دانید که او پدر من است نه پدر زنان شما . برادر پسرعم من است نه پسرعم مردان شما ، چه نیکو نسبتی است نسبت ما با محمد (ص) « پسر عم مراد علی بن ابیطالب است » .

۷- نقش محمد ص در راه یکتاپرستی

آن حضرت ابلاغ رسالت فرمود، بیفرمان راییم داد ، از مشرکان روی برتافت قلب همگان را بکافت ، گلوی ایشان را فشار داد ، بشاهراه شریعت و موعظت دعوت فرمود . بت‌ها را درهم شکست و بسر در انداخت !

چند که کافران پشت دادند و روی بفرار نهادند تا پهلوی تاریکی را چاک زد بامداد اسلام را از شب تاریک شرك آشکار ساخت .

پس حق آشکارا شد ، پیشوای دین گویا گردید ، ششقه اهریمن بجای خود خزید ، پس هلاک شدند کارکنان دورویی ، گشوده شد بند های کفر و شقاوت نفوه

کردند مردمی گرسنه شکم و سبید بکلمه اخلاص ، یعنی اهل بیت چه بروایتی وارد شده « فی نفر من البیض الخماص اذهب الله الرجس و طهرهم تطهیراً » .

۸- پیش از محمد ص عربها در تاریکی دست و پا میزدند

- شما مشرف و مطلع بودید بر کودال جهنم ، حال اینکه جرعه هر شارب و خوراک هر خورنده و شرری زایل و لگد کوب قبیله ها بودند ، مشربهای شما از مصانع باران و پیشاب شتران بود ، خوراک شما از گیاه بیابان و برگ درختان بدست میشد همواره خوار و زبون ، خاسر بودید با برس از مردان میزیستید ، خداوند شما را از این گرفتاریها رها نید .

از آن پس که دستخوش دواهی خرد و بزرگ بودید ، از آن پس که پایمال مردم دلیر و مبارز میزیستید !!

۹- نقش علی مرتضی در راه پیشرفت اسلام

هر گاه گرگان اعراب ، متمرذین اهل کتاب آتش جنگ را بر پای می کردند خداوند فرو می نشانید ، گاهی که قرنی و قائدی از شیطان درفش فساد برافراشت ، درندهای از مشرکان دهان فراز داشت مصطفی (ص) برادر خود علی مرتضی را در کلوگاه او افکند آن حضرت دست باز نداشت تا سرو مغزش را پایمال نساخت ، آتش فتنه اش را بآب شمشیر برتافت !

این همه رنج و شکنج در راه خدا و نزدیکی مصطفی (ص) بر خویشتن نهاد همواره دافع دشمنان ، ناصح دوستان بود .
نا تمام

دوست آن باشد که گیرد دست دوست

در پریشان حالی و درماندگی

(سعدی)

کتابخانه ارمغان

کلبانگ

کلبانگ عنوان مجموعه آثار شاعر شیرین سخن گلشن کردستانی است که بنازگی زینت بخش عالم شعر و ادب گردیده و شیفتگان سخن شیرین فارسی را در این روزگار آن که عصر یاوه سرائی و هذیان گوئی است خرسند و شادان گردانیده است. هر چند از ده ها پدیده های مبتذل و ناروای این عهد برخلاف دوران شکوه نظم و نثر فارسی یکی هم چاپ و انتشار سخنانی نادرست و مطالبی نامفهوم است که بعنوان دیوان شعر یا مطالب دیگر هر روز بخریداران مبتدی و عاری از دانش عرضه میگردد و از این طریق موجبات سرشکستگی و انحطاط کلام شیرین فارسی را فراهم میسازند اما سخن دلپذیر گلشن در این بازار مشوش خود درس تنبیهی است باینگونه متشاعران لاابالی و ساده لوح که در پی کار خویش روند و سخنوری را به سخندان وا گذارند. شعر گلشن سلیس و روان و عاری از هر گونه تکلف و تصنع بوده و در غزل مخصوصاً توانائی قابل توصیفی بخرج داده و چون سخنش از دل برخاسته لاجرم در دل نشیند. اشعار گلشن غالباً در ارمغان بطبع رسیده و وی نیز یکی از شعرای پاکدل انجمن حکیم نظامی بشمار میرود.

ما انتشار کلبانگ را بدوست شاعر ارجمند آقای گلشن تبریک گفته موفقیت و کامیابی ایشان را در طریق دانش پژوهی و ادب دوستی همواره آرزو مینمائیم.

فروهر

کتاب «فروهر» هیجدهمین اثر تحقیقی نویسنده پرکار آقای اورنگ است که تازگی از چاپ در آمده و دارای گراورهای زیبایی از آثار مربوط به سابقه نقش فروهر میباشد.

در این کتاب ارزنده و سودمند، ریشه و معنی فروهر و شکل های گوناگون آن که

در کاوشها بدست آمده و همچنین سوابق طولانی آن که به حدود هفت هزار سال پیش میرسد کاملاً روشن شده است .

چیزیکه در این کتاب شایان دقت و توجه میباشد این است که نقش فروهر با درفش شاهین زرین هخامنشیان و دوره های ماقبل آن تطبیق داده شده و عکسهای زیبایی از اشکال و آثار باستانی شاهین که در نزد ایرانیان گرامی بوده ، بچاپ رسیده است .

برای پی بردن به جزئیات نقش فروهر باید خود کتاب را بدقت مطالعه کرد و از ریزه کاریهای آن که نمودار فرهنگ و تمدن باستانی کشور ایران است آگاهی بدست آورد .

گوهر

گوهر نام اثر منظوم شیوانی است که اخیراً بکتابخانه ارمغان اهداء گردیده است . گوینده آن بانو توران بهرامی است که دارای تحصیلات عالی در رشته حقوق و دارای درجه لیسانس میباشد .

مشارالیه در ضمن وکالت دادگستری و کارهای حقوقی و اجتماعی بانجام وظایف خانوادگی و تربیت سه فرزند مشغول بوده و چون دارای ذوق و قریحه شاعرانه میباشد گاه و بیگاه نیز بنظم اشعار میردازد . مجموع ابیات این دیوان که بیشتر بطریق مثنوی ساخته شده در حدود دو هزار بیت و مشحون بمضامین بدیع و مطالب تربیتی و اخلاقی است که جای آن دارد بانوان و دوشیزگان بجای قراءت بعضی نشریات کمراه کننده آنرا مطالعه نمایند و بهره ها برگیرند . اشعار این منظومه متین و بلند و بدون تردید گوینده آن که بانوی فاضله ای است دارای ذوقی سرشار و طبعی توانا است که با ممارست و مطالعه بیشتر آثار اساتید سخن بمدارج عالیة سخن خواهد رسید و خوانندگان را بیش از پیش از نتایج قریحه خویش بهره مند و مستفید خواهد ساخت .